



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



اول اکتوبر 2025

داکتر سید عبدالله کاظم

قابل توجه جناب داکتر صاحب نور احمد خالدي و دیگر هم نظران شان

(قسمت هشتم)

آیا اشخاص و یا گروههای مظنون در داخل کشور در قتل امیر حبیب الله خان سراج الملة دست داشتند؟

در مبحث گذشته از نقش انگلیسها در قتل امیر بوسیله یک ایجنت شان بنام مصطفی صغیر که رسماً به اینکار اعتراف کرد، مطالبی تقدیم گردید و نیز اینکه چرا انگلیسها قتل امیر را در آن موقع حساس در دستور کار قرار دادند، به دلایلی اشاره شد. اینکه بعضی مؤرخان کشور با آنکه از "مصطفی صغیر" نام برده، اما از اعتراف صریح او در قتل امیر چشم پوشی کرده و انگشت اتهام را بر عکس بطرف مخالفان امیر و حتی بیشتر از همه به فرزند سوم او یعنی شهزاده امان الله خان عین الدوله و مادرش علیا حضرت دراز کرده و مدعی شده اند که بنابر تحریک آنها قتل احتمالاً بوسیله شجاع الدوله (فرشباشی حضور امیر) صورت گرفته باشد. بعضاً این اتهام ها فراتر رفته و اشخاص و گروههای دیگر را نیز احتوا کرده است.

در این قسمت میخواهم توجه را به یک مأخذ مهم و معتبر جلب نمایم و آنهم کتاب "سراج التواریخ" که نویسنده آن علامه فیض محمد کاتب، یگانه نگارنده ای است که این حادثه را شخصاً به چشم دیده و به گوش شنیده و در حقیقت در بسا موارد شاهد عینی بوده و فقط پنج یا شش سال بعد از وقوع حادثه ثبت اوراق تاریخ کرده و در بخش سوم، جلد چهارم "سراج التواریخ" در حدود یک صد صفحه را به گزارش رویداد های یومیه آن اختصاص داده است. اینک میخواهم جهت معلومات مزید علاقمندان تاریخ بعضی قسمت های مهم و حساس آن کتاب مستطاب را در موضوع قاتل امیر و اشخاص مظنون بطور فشرده خدمت تقدیم دارم تا از وراي آن بعضی نکات تاریک موضوع روشن گردد.

به قول کاتب لحظاتی بعد از وقوع قتل امیر، یکی از میان ازیاره قاتل پرسیده، اما: «سردار نصر الله خان [نائب السلطنه برادر امیر - کاظم] در پاسخ او فرمود که کشنده معدوم و نامعلوم است، نمیتوان کسی را به تصور و گمان مأخوذ کرد؛ و دیگری ازین اظهار سردار معزی الیه گفت: با منصب داران، کشیک چیان و پاسداران نوبتی که در حین کشاد دادن تفنگچه مواظب پاسداری و بیدار بوده اند، مأخوذ شوند [مورد پرسش قرار گیرند - کاظم]، تا پس از تحقیق و تدقیق کشف راز گردیده و قاتل به دست آمده و کیفر دیده...». ("سراج التواریخ، بخش سوم، جلد چهارم، صفحه 623 و 624)

نصر الله خان این سخنان را ناشنیده گرفت و به موضوع تعقیب و تحقیق قاتل نپرداخت. مشکل اساسی از همین جا و سؤال چرا از همین نکته آغاز گردید که تا امروز موجب سردرگمی قضیه شده و هرکس بزعم خود و بنابر قول اشخاص آنرا بیان چنین کرده است:

1 - در مورد این اتهام که گویا قتل بوسیله شجاع الدوله و به تحریک شهزاده امان الله و علیا حضرت مادرش صورت گرفته باشد، دلایلی مطرح میگردد که این روایت را ضعیف می سازد، چنانکه به قول غبار: «همین که ضارب از خیمه شاه خارج گردید فوراً از طرف شاه علیرضا خان کندکمر گرفتار گردید، ولی دفعته افسر عالی رتبه تری پیدا شد و بر رخ عسکر محافظ سیلی سختی کشیده ضارب را رها کرد و به کندکمر گفت: آرام باشید، اعلیحضرت خوابند.»

د پانو شمیره: له 1 تر 8

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

اگر چنان بوده باشد که شجاع الدوله شخصاً اینکار را انجام داده باشد، سوال میشود که با موجودیت تعداد زیاد محافظان و پهره دارها چه در داخل خیمه و چه در بیرون خیمه و آنهم اکثریت تحت قومانده افراد منسوب به خانواده مصاحبان خاص زیر اداره سپهسالار محمدنادرخان، چطور یک شخص سرشناس - مثل شجاع الدوله بطور منفرد از چند دربند گذشته و به راحت داخل خوابگاه امیر شده و با خاطر آسوده نزدیک بستر او شده به بنا گوش امیر فیر کرده و به سرعت فرار نموده و کسی هم او را ندیده و مانع ورود نا به هنگام او در آنجا نشده است؟

اینکه شاه علیرضا خان کندکمر نوکریوال ضارب را دیده، ولی افسر بالا رتبه تری پیدا شده و ضارب را رها کرده، سؤال است که این افسر بالا رتبه کی بود و چرا فرد مظنون را رها کرد؟ آیا او وی را می شناخت، یا نه؟ قرار شایعات آنوقت این افسر بالا رتبه قوماندان عمومی نظامی دربار سپهسالار محمد نادرخان بود، لذا رهائی شخص مظنون بوسیله او از دو امکان خالی نیست یا اینکه او را می شناخت و جزء حلقه خودش بود که او را رها کرد و یا اینکه او را قطعاً نمی شناخت. اگر او را نمی شناخت، چرا او را رها کرد و هرگز به تعقیب او بر نیامد و درباره او و مشخصاتش هرگز ابراز نظر صورت نگرفت؟

به اساس گزارشات فیض محمد کاتب در سراج التواریخ احتمال اینکه قاتل امیر شجاع الدوله خواهد بود، بسیار ضعیف به نظر می آید، زیرا چهار اطراف امیر را در آنشب بیشتر اعضای خانواده مصاحبان حلقه کرده بودند که آنها با شجاع الدوله خان در یک حلقه قرار نداشتند و حتی مخالفت ها و رقابت های ذات البینی از قبل بین شان موجود بود و اگر شجاع الدوله را بالفعل یا هنگام خروج از خوابگاه امیر دستگیر میکردند، بطور قطع او را بازداشت و افشاء و تشهیرش می نمودند. لذا اینکه صاحب منصب بالا رتبه او را بگذارد تا فرار کند و هوشیش را پنهان نگهدارد و مسئولیت سکوت را در اینکار بعهده گیرد، منطقاً و وظیفه‌تاً مورد سؤال قرار میگیرد.

چندی قبل شجاع الدوله که فراشباشی حضور امیر بود، به دلیل اینکه زیردستان او یک پایه خیمه امیر را کج نهاده بودند، امیر بر فراشباشی قهر شد و او را به دلیل عدم توجه به وظیفه مورد تحقیر و لت و کوب شدید قرار داد. گفته میشود که شجاع الدوله از این رویداد عقده به دل گرفت و در صدد قتل امیر برآمد. از آنجائیکه این عمل امیر شامل حال بسا از معززان دربار گردیده بود و حتی امیریک بار در سفر استالاف بر محمد نادرخان نیز برآشفت و امر کرد که ریسمان یک پیسگی بیاورند و به پای او ببندند و او را کش کشان از حضور دور ببرند که امیر در اثر تضرع مستوفی الممالک از این جزا منصرف گردید. لذا منطقی نیست به دلیل تحقیر که شامل حال تعدادی از درباریان بوده است، یک شخص تصمیم به قتل ولی نعمت خود بگیرد.

فرض کنیم که شخص مظنون همان شجاع الدوله و گماشته امان الله خان بوده باشد، چطور امیر نصرالله خان بر او اعتماد کرد که اولین نامه خود را بدست او به شهزاده امان الله خان ارسال دارد، در حالیکه شهزاده پس از حصول نامه، او را در یک اتاق در ارگ در حال توقیف قرار داد و فقط وقتی او را از توقیف رها کرد که نامه جوابیه را همدست او به امیر نصرالله خان به جلال آباد فرستاد. علامه کاتب از گزارش شجاع الدوله خان برای امیر نصرالله خان حین برگشت از کابل می نویسد که موصوف گفت: «نامه حضرت والا [امیر نصرالله خان] را تقدیم [شهزاده امان الله خان] کردم و از قرائت آن اشک غم از دیده ریخته و پس از دیری حکایت قضیه کله گوش را تا جلال آباد و رفتن من در کابل پرسیده، از ابتداء تا انتها سراپا قصه باز داشتیم. سپس که نیک علم حاصل کرد، خودش برخاسته مرا امر کرد که شما در همین جا باشید من می آیم. چند دقیقه که گذشت محمود سامی آمده مرا با خود در ارگ برد و در تحت حفاظت برداشت و در حجره در آورده دروازه در را به رویم می بستند و هم چنان بودم تا که امروز صبح محمود سامی آمده، مرا اذن رهائی داد و گفت جواب نامه را که آورده اید گرفته به سواری موتر خود در جلال آباد بروید....» ("سراج التواریخ"....، صفحه 677)

اکنون اگر شجاع الدوله گماشته شهزاده امان الله خان می بود، شهزاده چرا امر توقیف او را داد و باز هم چرا جوابیه را بدست او دوباره به نصرالله خان فرستاد و چرا با اینکار حیات گویا "گماشته" خود را عمداً به خطر مواجه ساخت؟

2- راجع به نقش علیا حضرت باید تصریح کرد که او در آن موقع جزء حرم امیر در جلال آباد اقامت داشت و از جریان قتل امیر وقتی آگاه شد که موضوع به هدایت نصرالله خان به همه ابلاغ گردید. امیر نصرالله خان اگر میدانست که علیا حضرت در قتل امیر نقش داشته و به حمایت از پسر خود در اینکار شریک بوده است، او را نمی گذاشت که با اعزاز به معیت دخترانش و همراهی محمد ولی خان به کابل برود و بکوشد پسر خود را قناعت دهد و از عواقب کارش بترساند و او را آماده بیعت به نصرالله خان سازد. کاتب دلیل اعزام علیا حضرت را به دستور امیر نصرالله خان به کابل به این هدف بیان میکند که موصوفه باید: «به پسرش [امیر امان الله خان] اندرز و نصیحت کرده از نیکی های [امیر نصرالله خان] یاد کند و او را از عزم خلاف باز دارد، زیرا که حوادث دنیا رنگها دارد و به او بگوید که اگر جنگ جاری شود، غالب و مغلوب معلوم نیست که کدام طرف خواهد بود، ولیکن یحتمل که جلال آبادیان غالب و کابلیان مغلوب شوند. پس در صورت مقهور گردیدن، عین الدوله فرار اختیار خواهند کرد و در صورت غربت به عالم مسافرت تکالیف و زحمات شاقه خواهند دید و از وطن و مسکن و اهل و عیال خویش دور و از ندیدن ایشان محروم و ناصبور خواهند گشت و یا فرار نتوانسته دستگیر خواهند آمد و در محاکمه عدالتیه احکام شرع شریف بر او اجراء خواهد یافت. پس بهتر است که از پیش آمد این امور علیا حضرت به فرزند خود بفهماند و او را به راه راست آرد و از جوش و خروش و اتحاد و اتفاق مردم جلال آباد آگاه کند که ترک این امر صعب و سخت نماید.» ("سراج التواریخ"....، صفحه 699)

از این معلوم میشود که علیا حضرت در رویدادهای اخیر هیچ نوع دخالتی نداشته است، در غیر آن هیئت شوری و امیر نصرالله خان دل به اینکار نمی بستند که علیا حضرت را نزد پسرش بفرستند تا او را تشویق و ترغیب نماید که از سلطنت دست بکشد و به نفع عم خود بگذرد.

3- درباره اینکه شهزاده امان الله خان و سردار نصرالله خان رابطه مؤدت خود را در حاشیه قرآن کریم امضا کرده باشند، دقیقاً معلوم نیست، طوریکه غبار نیز آنرا از قول کسی در جلد اول کتاب خود آورده است. در اینجا سؤال میشود که با نزدیکی علیا حضرت و سردار نصرالله خان و نیز روابط دوستانه امان الله خان با عمش در زمان حیات امیر، چه ضرورتی بود که آنها تعهد خود را درج در حاشیه کلام الله مجید نمایند؟ آیا آنها بر یکدیگر بی اعتماد بودند؟ اگر چنین پیمانی درج قرآن مجید شده و آن نزد نصرالله خان در جلال آباد بوده باشد، چرا نصرالله خان آنرا به حیث یک سند برای قبول امارت خود به رخ امان الله خان نکشید و آنرا مؤید ادعای بیعت قبلی امان الله خان بر امارت خود نکرد؟

4- دست داشتن مشروطه خواهان در قتل امیر نیز یک افواه دیگر است، چون هیچیک از گروپ مشروطه خواهان که قبلاً عزم قتل امیر را کرده بودند، در حلقه نزدیک و همراهان امیر در جلال آباد حضور نداشتند. اگر آنها می توانستند در حلقه خاص اطرافیان امیر نفوذ کنند، هیچگاه برای قتل امیر در "سربام" و یا معبر امیر در راه عام کمین نمی گرفتند. بعد از سوء قصد اول، حلقه محافظت امیر قوی تر گردید و افواه سوء قصد دوم حلقه محافظان را بیش از پیش مستحکمت تر ساخت، طوریکه در اطراف خیمه امیر در همان شب در حدود بیش از سه هزار عسکر موجود بود و چند حلقه محافظ در بیرون و درون خیمه وظیفه دار بودند که رسیدن اشخاص غیر را در خوابگاه امیر مشکل و حتی ناممکن می ساخت، مگر به کمک همین محافظان و آنهم بر طبق یک پلان قبلی قاتل مثل یک شبح از چند محل امنیتی گذشته، داخل خوابگاه خاص شده، امیر را کشته و فرار کرده و کسی او را ندیده است؛ عجب است! یقیناً که قاتل را دیده و شناخته بودند، ولی او را رها کردند و نخواستند هویت او را افشاء کنند، چون منسوب به خود آنها بوده است.

5 - با آنکه ادعایی مبنی بر اتهام قتل بدست شخص شاه علیرضا خان مستقیماً وارد نشده، اما اینکه او چرا محکوم به اعدام گردید، به گمان اغلب به چند دلیل بوده میتواند: یکی اینکه وقتی قاتل به وسیله عسکر محافظ گرفتار گردید و در همان لحظه صاحب منصب بالاتر او را رها کرد، از دو حالت خالی نبود: یا اینکه شاه علیرضا او را می شناخت، اما هرگز در شورای تحقیق او را معرفی نکرد و دیگر اینکه او را نمی شناخت و به امر صاحب منصب بالاتر او را گذاشت تا برود و ناپدید شود. او چرا این صاحب منصب بالا رتبه را معرفی نکرد و درباره او سخن نگفت که کی بود و همچنان صورت همکاری شاه علیرضا با سردار نصرالله خان نیز میتواند به موضوع جزای او اثر داشته باشد. به احتمال قوی که او قربانی خاموشی و کتمان از معرفی قاتل و یا معرفی صاحب منصب بالا رتبه شده باشد. (جریان محاکمه او را استاد عزیزالدین وکیلی پولزائی بطور مشروح در کتاب "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان"، بخش اول، چاپ کندهار، 1396ش، صفحه 149 - 152 نوشته است)

6 - اینکه گفته میشود: «قتل امیر یک تصمیم انفرادی نبوده، بلکه از سوی حزب سری دربار با مشورت رجال مؤثر دربار، بشمول نائب السلطنه برادر امیر، عین الدوله پسر امیر و سپهسالار محمد نادرخان و برادرانش و محمد ولیخان دروازی و شجاع الدوله خان غوربندی طرح و تطبیق شده است...»، جای شک نیست که قتل امیر یک توطئه قبلاً پلان شده بود، ولو قتل بدست یکنفر صورت گرفته و اما در عقب آن دست های دیگر زمینه ساز این عمل بوده است.

چیزی که پای همه اشخاص فوق را در مجموع بنام "حزب سری دربار" می کشاند، یک اندازه قابل سؤال است، زیرا اگر عمیقاً به ترکیب آنها از نظر ارتباط و همفکری دیده شود دست کم سه جناح در آن مطرح میشود: یکی نصرالله خان با افکار محافظه کارانه و ضدیت با انگلیس، دیگر شاه امان الله و گروپ جوانان مترقی و ضد انگلیس و سوم سپهسالار محمد نادرخان با افکار مترقی اما قلباً متمایل به انگلیس، چنانکه وقتی امیر حبیب الله خان بیطرفی افغانستان را در جنگ اعلام کرد، محمد نادرخان برعکس نظر اولی خود، حمایت خود را از نظر امیر ابراز نمود. این موضوع را علامه فیض محمد کاتب تذکر داده است. لذا با این تفریق و تفاوت نظربین گروپ اشخاص فوق الذکر همکار و متفق الرأی شدن آنها در اجرای قتل امیر مشکل و غیر قابل باور معلوم میشود.

7 - به قول کاتب وقتی سردار نصرالله خان در حضور عساکر راجع به کشته شدن امیر زبان به تسلیت گشوده و گفت: «این امر غریب و عجیبی نیست که نو به روی روز افتاده باشد، بلکه عالم پراز این گونه واقعات بوده و هست و شده و میشود و به روی کار آمده و می آید، اما اصل مقصد اسلام است که از دست نرود و خوار و ذلیل نشود. بودن و نبودن امیر حرفی نیست، خداوند اسلام را نیست و نابود نکند و کوشش و جانفشانی ما و شما برای حفظ و صیانت اسلام است و اینک وقوع این امر لوحه عبرتست که برای ما حاصل آمد که چنین پادشاه بزرگی شب و روز خود را صرف شکار و کوه گردی و صحرا نوردی و عیش و عشرت و بی خبری کند، بایست نتیجه و ثمره یله گردی خویش را ببیند، چنانچه دید و این نیست مگر نتیجه نفس پرستی و رعونت و خود پسندی خودش که به روی روز آمد و دید.»

عجب این است که در این موقع سپهسالار محمد نادر خان زبان به کلام گشود و نکته ای حساس و پرمعنی را در حق ولی نعمت خود بیان کرد و گفت: «بلی! برای پادشاه آینده افغانستان تجربت و عبرتی گذاشته شد که هر کس که خود پسندی و نفس پرستی و یله گردی کند، حالش همین خواهد بود.»

«ازین اظهار سپهسالار، شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه که با او رقابت داشت گفت: "بلی پادشاه آتیه افغانستان اگر شخص با لیاقت و بی لیاقت باشد، از اولاد امیر عبدالرحمن خان خواهد بود، دیگری را نخواهد رسید که در افغانستان جالس سریر گردیده پادشاهی و فرمانروائی کند."» ("سراج التواریخ"، صفحه 628 و 629)؛ از این واضح میگردد که عنایت الله خان از عمق پلان که کی در آینده خواهان رسیدن به سلطنت است، آگاه بود و میدانست که با رسیدن نصرالله خان به امارت چه پلانهای بعدی وجود دارد.

8 - انگلیس ها که از همان اول بفکر آن بودند تا بجای سلاله امیر دوست محمد خان، سلاله سلطان محمد خان طلائی را که از چند جهت مورد اعتماد شان بود، در افغانستان به سلطنت برسانند و برای اینکار آنها از مدتها قبل بر محمد نادر خان سرمایه گذاری کرده بودند، در این ماجرا نیز او را بطرفداری نصرالله خان نائب السلطنه داخل عمل ساختند، طوریکه همه قوای نظامی را زیر نظر او و برادرانش و پسران عمش قرار دادند تا در صورت رسیدن نصرالله خان به سلطنت، قدرت نظامی کاملاً بدست آنها باشد. به همین دلیل بود که امیر حبیب الله خان را اطرافیان متوجه خطر از جانب امان الله خان ساخته بودند تا امیر او را به جلال آباد بخواهد و امور دارالسلطنه کابل را به فرزند دیگر خود یعنی شهزاده حیات الله خان عضدالدوله بسپارد. عضدالدوله در همان روز بصوب کابل حرکت کرد، ولی نسبت مریضی شب را در نمله گذرانید و در آن شب امیر در کله گوش به شهادت رسید.

اگر حیات الله خان مریض نمی شد و به کابل میرسید و زمام امور نیابت پدر را از دست امان الله خان می گرفت و امان الله خان طبق دستور پدر به جلال آباد می آمد، آنوقت با ورود امان الله خان به جلال آباد و تطبیق نقشه قتل امیر، آنها میخواستند به نحوی امان الله خان را در برابر عمل انجام شده قرار دهند و او ناگزیر بود مثل عنایت الله خان یا به نصرالله خان بیعت کند و یا در صورت تخلف زندانی و حتی به نحوی از بین برده شود و آنوقت مسلم بود که نصرالله خان کاملاً در حیطه اقتدار سپهسالار محمد نادر خان و برادرانش قرار می گرفت که بدین ترتیب نام از امیر نصرالله خان و کام از خانواده مصاحبان می بود و پلان قدیم تدریجاً به منصه اجراء در می آمد. به این اساس معلوم میشود که امان الله خان نیز مثل پدر قربانی این توطئه بزرگ میگردید و راه برای پلانهای آینده هموار می شد، اما روزگار طور دیگر چرخید و عضدالدوله در اثر مریضی به کابل رفته نتوانست و شب را در نمله گذراند، شبی که امیر در کله گوش به شهادت رسید.

9 - اگرچه فیض محمد کاتب از قول امیر نصرالله خان اتهام قتل امیر را به شخص دیگری رویت میدهد، چنانچه می نویسد: امیر نصرالله خان پس از مراسم تاجپوشی که بروز دوشنبه بیست و دوم جمادی الاول در قصر سراج العمارت صورت گرفت (شرح مزید در صفحه 660 تا 662)، برای اخذ بیعت و اعلان افزایش معاش عساکر به میدان گلف رفت و در حضور سپهسالار محمد نادر خان که عساکر را جهت ورود امیر جدید در آنجا آماده پذیرائی ساخته بود، بیانیه داد و در ضمن گفت: «واقعه قتل امیر شهید بر همه ما و شما معلوم است که حاجت به تذکار کوائف نیست و پس از آنکه شما به میل خاطر و رضا و رغبت خود مرا به پادشاهی برداشتید، من از شما خرم و خوشنود گردیده، در [معاش شما را] ماهی دو روپیه....افزون فرمودم.» او در ادامه گفتار خود درباره قاتل امیر شهید صراحتاً بیان کرد: «از احاد و افراد سپاه که کرنیل شاه علی رضا خان به سبب قتل امیر مرحوم پاسبان بودند، شنیده بود که احمدشاه خان سر میر اسپور [پسر سردار محمد آصف خان مصاحب خاص، پسر عم محمد نادر خان کاظم]، امیر مغفور را به قتل رسانیده است و کسی [از بین افراد اردو - کاظم] اقدام در مؤاخذه و باز پرس قتل آن مرحوم ننموده، سکوت اختیار کردند و از اسکات [سکوت] ایشان سپهسالار خجالت بار گردیده، اظهار کرد که افواج حاضره که به قرب پنج هزار تن منتهی می شوند، قبل از تشریف آوردن حضور والا، مرا وکیل خود قرار دادند و اینک من به وکالت همگان اظهار امتنان و تشکر می نمایم.» (صفحه 662)

10 - همین سخن امیر نصرالله خان در مورد قاتل امیر شهید و شایعات دیگر بر روحیه تعدادی از عساکر اثر بخشید و به سرعت به شکل قیام تبارز کرد که منتج به رویدادهای جدی دیگر در جلال آباد شد و در نهایت منجر به استعفی امیر نصرالله خان به نفع شاه امان الله گردید. برای شرح این رویداد بهتر است فشرده متن سراج التواریخ را تقدیم دارم:

در ذکر وقایع روز چهارشنبه 24 جمادی الاول 1337 هجری (8 حوت 1297 ش) آمده است که با افزودن تنخواه عساکر از طرف امیر امان الله خان به ماه بیست و پنج روپیه که در بین عساکر جلال آباد شایع گردید از یکطرف و دادخواهی از قتل امیر شهید و اغوای شاه علی رضا خان کرنیل مؤظف در شب قتل از طرف دیگر بلوا و قیام عساکر در جلال آباد برپا گردید. در این موقع آوازه شد که عساکر به شهر خواهند ریخت و

دست به تاراج و غارت خواهند زد و بر باغ شاهی حمله خواهند کرد. وقتی امیر نصرالله خان از این موضوع آگاه شد، «لرزه و رعشه بر اندام او عارض گردید و به منشی محمد عمر خان امر کرد که فوراً از طرفش خلع نامه از امارت بنگارد که امضاء کند که من از سلطنت استعفا کردم.» منشی ها وقتی استعفی نامه را تقدیم امیر کردند، اطلاع رسید که آن آوازه دروغ بوده و حالت لشکر آرام است و امیر از استعفی منصرف شد.

مقارن این حال لشکریان نظام برای خونخواهی امیر شهید به منزل شهزاده عنایت الله خان آمدند و خواستار اجازت قتل سپهسالار محمد نادر خان شدند و اما شهزاده به ایشان گفت که: «تنها از کشتن سپهسالار چه حاصل خواهید کرد.... او هر چند از این سخنان به سپاهیان فرمود، ایشان هیچ به گوش قبول نشنوده سخت ایستادند و اصرار کردند که در حال امر کنید و اجازت دهید که سپهسالار را برخاک ولینعم شهید خود بکشیم و بکشیم.... شهزاده مجبور گردید و فرمود خویست شما مراجعت کنید، من نیز در عسکرگاه می آیم. بعد به حضورم او را از تیغ بگذرانید و از این مژده و نوید و وعده دادن شهزاده عنایت الله خان سپاهیان نعره خوشی برکشیده دعا کنان از باغ شاهی برآمده روی عودت به سوی لشکرگاه نهادند و چون شهزاده عنایت الله خان از گرفتاری به حضور عم محترم خود و راه و چاره جستن با او در عسکرگاه رفتن نتوانسته، تا که به ساعت چهار از روز چهارشنبه مذکور سپاهیان، سپهسالار و شاه محمود خان سرسراوس و محمد علی خان برگد برادران او را غل و زنجیر برگردن انداخته و بر عراده شکسته حمل و جانب جای شهزاده عنایت الله خان از اقامتگاه سپاه نقل دادند که اجازت حاصل نموده، هر سه تن را بر تربت پاک امیر شهید هلاک سازند و در این وقت شهزاده که در جای خود نبود و با عم معظم خود خلوت داشت، عمش با او قرار داد که امارت به او مفوض گردیده، خود امیر نصرالله خان به بهانه سفر مکه و گزاردن افعال حج از خاک افغانستان بیرون شتاب و آنگاه که آتش فتنه خاموش گردد... از مکه زاده الله شرفاً بازگشته و به اتفاق مواظب امور امارت شوند و یا به یک از دوتن خود واگذار آیند و بر این قرارداد در سجل عهد و سوگند نگار داده امضاء کردند.» (صفحه 704)

در این موقع سردار آصف خان و سردار یوسف خان [مصاحبان خاص] با دیگر اعضای خانواده عزم کردند تا شهر را ترک و فرار نمایند، ولی به دلیل اینکه مبدا اینکار به سپهسالار و برادرانش گزندی برسد، از فرار منصرف شدند و همه در دست سپاهیان گیر آمدند. فیض محمد کاتب می نویسد: «پانزده نفر از خاندان سپهسالار محمد نادر خان از قبیل پدر و برادر و عم و عمو زاده و شوهر عمه و عمه زاده و چهارده نفر از غلام بچه گان خاص و حضور امیر شهید، گرفتار دست سپاهیان نظام و مغلول و محبوس گردیده، دوچار یأس و هراس آمدند و شب را بدون اکل و نان و شرب آب به سر برده، دوتن از سپاهیان نیز با ایشان در حجره تنگی بر بستر حراست محبوسین خوابیدند و پس از طلوع آفتاب روز پنج شنبه بیست و پنجم جمادی الاولی به ساعت هشت شخصی غلام رسول نام از غرفه حجره، جانب ایشان نگریسته و سپهسالار او را دیده شناخت و در اندرون محبوس خواسته به دیگران معرفی کرد که وکیل فوجی همین کس است و پس از دخول در محبس سپهسالار از کردار و رفتار نیک و پسندیده صغار و کبار خود که نسبت به عموم افواج نظام و خصوص به او از قوه به فعل آورده بود، یک یک بر شمرده به یادش داد و از رفتار ناهنجار او که نسبت به ایشان به روی روز آورده بود، نیز یاد کرد و او [غلام رسول] قتل امیر شهید را به همه گرفتاران نسبت داده گفت که قاتل از شما خارج نیست، زیرا که از مدتها در افواه سمر [قصه نا معلوم] بود که غلام بچه گان و خاصان بار، در قتل امیر کمر بسته و با هم درین امر سازگار آمده اند و اکنون که شما را لشکریان گرفتار ساخته اند، پس از تحقیق و تدقیق غامض مکشوف می شود که قاتل کیست و اگر شما و غیره گرفتاران قاتل یا معاون و متفق قاتل نبودید، البته بلا مشاهدت آسیب و اذواء و ضرر رها می شوید.» (صفحه 707)

11 - در ارتباط با قتل امیر حبیب الله خان باید گفت: جای شک نیست که بدون دست داشتن یک عده درباریان، حادثه قتل امیر با وجود چند دربند قوای محافظ و امنیتی که در اطراف خیمه امیر حلقه بسته بودند، آمدن قاتل از بیرون و بعد فرار آن بدون مشکل از امکان بعید به نظر میرسد، و اما اینکه شخصی مثل "مصطفی صغیر" گماشته انگلیسی و به کمک کسانی از جمله مستخدمین انگلیسی در دربار امیر و کمک عده ای از

دربایان به سهولت در داخل خیمه رهنمائی شده و بعد از قتل همچنان زمینه فرار او مساعد شده باشد، ناممکن نمیباشد.

استاد عزیزالدین وکیلی پولزائی در این ارتباط به یک نکته بسیار مهم اشاره میکند و می نویسد: «یکی از هدایات دولت امانیه این بود که نماینده سیاسی حکومت انگلیسی هند در کابل که این وقت در جلال آباد است، اگر اراده رفتن هندوستان داشته باشد، نگذارید و او را به کابل بفرستید... او در همان روز (پنجشنبه 8 حوت 1297 ش به سواری موتر بطرف کابل روان شد. امان الله شاه هدایت داده بود که: مستخدمین انگلیسی که در جلال آباد می باشند، آنجا را ترک گفته بطرف پشاور بروند... آنها بروز سه شنبه 13 برج حوت 1297 ش از سرحد عبور داده شدند.» وکیل پولزائی در ادامه می نویسد: «در جمله این مستخدمین پیلوت های طیاره نیز موجود بود و بنام موتران در افغانستان خدمت میکردند و نیز اکثر نقشه کش و عسکر وظیفه جاسوسی داشتند. فینل انگلیس موتر دیملر مخصوص سواری امیر حبیب الله خان را بکار می انداخت و مذکور از انگلستان استخدام شده بود. نجم الدین هندوستانی موتران موتر فیات و نیز چندین نفر دیگر بنام موتران و داکتر و غیره شامل خدمت بودند و در این ایام زمستان در جلال آباد اقامت داشتند و بقرار هدایت دولت امانیه از افغانستان اخراج شدند.» پولزائی می افزاید: «حین ورود خان بهادر سبف الله خان در حصه مرادخان کابل که مقام سفارت آن بود، یک تعداد پسران بطرف او پارچه های سنگ و کلوخ را پرتاب نموده تحقیر کنان می گفتند: قاتل و یا محرک قتل پدر ما همین شخص نماینده سیاسی انگلیسی هند میباشد. نمایندگی مذکور در کابل تحت مراقبت شدید عساکر گرفته شد و تا درجه یی که اهالی هند گمان میکردند این نماینده سیاسی در کابل کشته شده است و این یک سلسله اتهاماتی بود که در ایام مصادف به جهاد استقلال بیان می شد.» (وکیلی پولزائی: "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان"، بخش اول، چاپ اول، کندهار، 1396، صفحه 95 - 96)

استعفای امیر نصرالله خان از امارت و ارسال بیعت نامه به امیر امان الله خان:

مؤلف سراج التواریخ فیض محمد کاتب می نویسد: «امیر نصرالله خان از گرفتار و محبوس شدن آنان و عدم خزانه و علوفه و بلوای فوج نظام، دست از حصول مرام کشیده و خود را در امر امارت ناکام دانسته، در روز مذکور خویش را از سلطنت خلع کرده، به امضای خامه خاص بیعت و تبریک نامه به نام اعلیحضرت امیر امان الله خان رقم و ارسال نمود که در یک قسمت بیعت نامه موصوف چنین آمده است: «اطلاع دهی آن فرزند ارجمند برای من رسید و معلوم شد که مردمان دارالسلطنه کابل به حضور شما بیعت نموده و شما قبول امارت دولت افغانستان را برای خود کرده اید، لهذا چون خود من خواهش امارت را نداشتم و محض از برای سرپرستی شمایان و لحاظ حفظ دین و ملت افغانستان آن بارگران را بردوش خود قبول نموده بودم و هرگز به نفاق و آزدگی شما روادار نبودم و نیستم و شما را فرزند دلیند ارجمند خود، به قراری که می دانستم میدانم و امارت و دولت و حشمت آن فرزند ارجمند خود می شمارم، بنابراین خود من به رضا و رغبت خود از امارت افغانستان استعفا نموده، از درگاه حضرت الهی جل جلاله، امانت و امارت آن فرزند ارجمند را نیک و مبارک و پاینده و باقی می خواهم. ان شاءالله تعالی خود من هم عازم دارالسلطنه کابل گردیده و به دیده بوسی فرزند ارجمند خود کامیاب شده، دست بیعت برای آن فرزند ارجمند خود خواهم داد، باقی ایام به کام باد.» (متن مکمل بیعت نامه دیده شود: صفحه 707 - 708) [متعاقب بیعت نصرالله خان شهزاده عنایت الله خان و شهزاده حیات الله خان نیز طی یک نامه به امان الله خان بیعت کردند (متن بیعت نامه دیده شود: وکیلی پولزائی، عزیزالدین: "سلطنت امان الله شاه...."، بخش اول، صفحه 101 - 102)

«در روز شنبه بیست و هفتم [دهم حوت 1297 ش]، نظامیان به امرایشک آقاسی محمود خان که از طرف اعلیحضرت امیر امان الله خان [بتاریخ هشتم حوت] وارد جلال آباد آمده بود، دست به کار فرستادن محبوسین در کابل اقدام نموده و گرفتاران دست خود را که به نام قتله امیر شهید در سلاسل [زنجر] و اغلال [دست یا گردن در حلقه آهنی] انداخته بودند، بر عراده های حمل و نقل اقبال برنشانیده به حفاظت دسته ای از سپاهیان

و سالاری کرنیل شاه علی رضا خان رهگرای دارالسلطنه ساختند. سردار نصرالله خان را به سواری موتر و حفاظت چندتن سپاهی، رهسپار نمودند. او در کابل رسیده و محبوس سخت گردیده، در شب جمعه غره ماه رمضان سنه 1338 هجری ق [1299ش]، در محبس پدرودجهان کرده، به تاریکی شب به قبرستان غرباء به ذریعه چندتن سپاهی در کنار غربی ده افغانان، جسدش در خاک مدفون و پنهان گشت.»

(ادامه دارد)

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم